



Global Storybooks

globalstorybooks.net

یک دانہ ی کوچک: داستان وانگاری ماتی / A

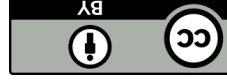
Tiny Seed: The Story of Wangari

Maathai!

✎ Nicola Rijdsdijk

✉ Maya Marshak

✉ Marzieh Mohammadian Haghighi (fa)



This work is licensed under a Creative Commons
[Attribution 4.0 International License](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0).
<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>



یک دانہ ی کوچک: داستان وانگاری ماتی

A Tiny Seed: The Story of Wangari!

Maathai!



✎ Nicola Rijdsdijk

✉ Maya Marshak

✉ Marzieh Mohammadian Haghighi!

|| 3

🗨️ فارسی / English / English / English



در روستایی روی سرازیری کوه کنیا در شرق آفریقا، دختر
کوچکی با مادرش روی زمینی کار می کرد. اسم آن دختر
وانگاری بود.

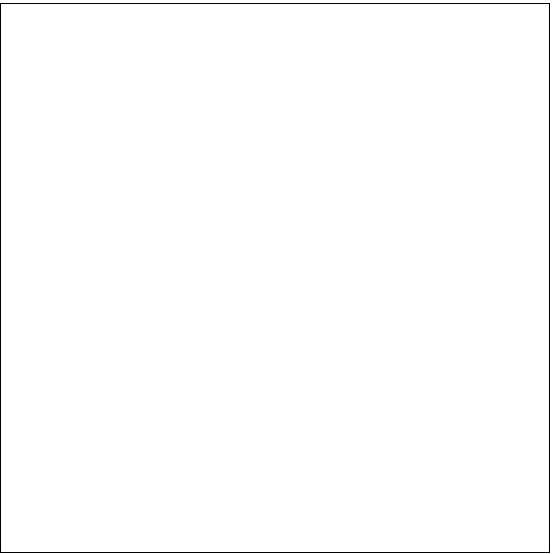
...

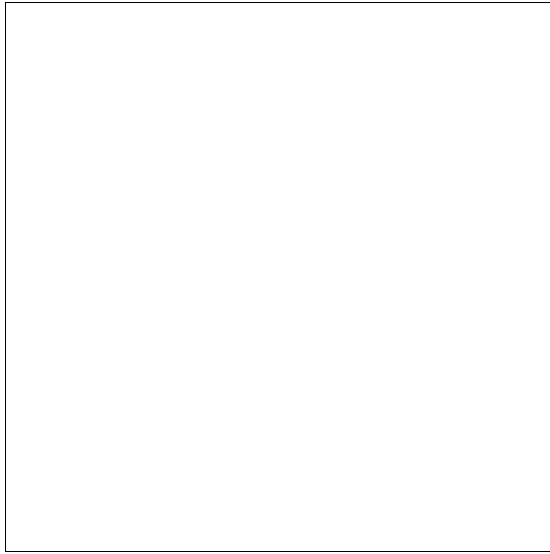
In a village on the slopes of Mount Kenya
in East Africa, a little girl worked in the
fields with her mother. Her name was
Wangari.

Wangari loved being outside. In her family's food garden she broke up the soil with her machete. She pressed tiny seeds into the warm earth.

...

وانگاری از بیرون بودن لذت می‌برد. در باغچه‌ی خانوادگی‌اش که مخصوص غذای خوردن بود با کارد بزرگ خاک را زیر خاک می‌کرد و رویش را با بیج‌ها می‌پاشید. می‌پاشید می‌پاشید می‌پاشید.

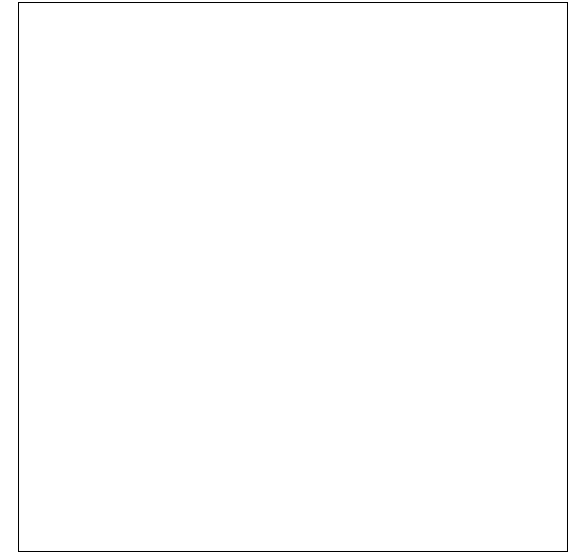




بهترین زمان مورد علاقه ی او در طول روز، زمان غروب بود. زمانی که خیلی تاریک می شد و نمی شد گیاهان را دید، وانگاری می دانست که دیگر باید به خانه برگردد. او از کنار رودخانه ها و مسیرهای باریکی که در بین زمین های کشاورزی بود رد می شد.

...

Her favourite time of day was just after sunset. When it got too dark to see the plants, Wangari knew it was time to go home. She would follow the narrow paths through the fields, crossing rivers as she went.



وانگاری در سال 2011 از دنیا رفت، ولی ما هر وقت که به یک درخت زیبا نگاه می کنیم به یاد او می افتیم.

...

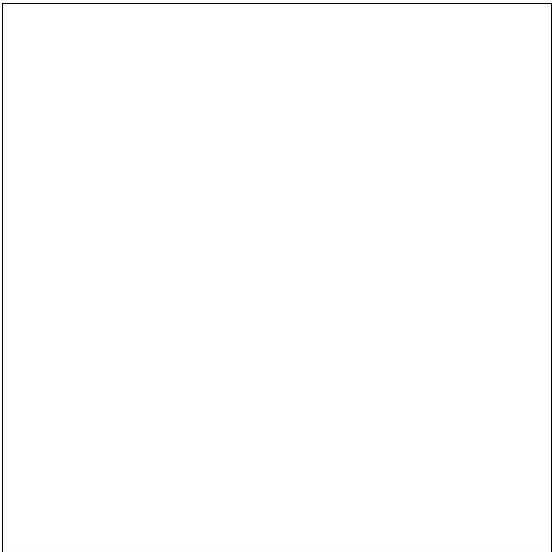
Wangari died in 2011, but we can think of her every time we see a beautiful tree.

Wangari was a clever child and couldn't wait to go to school. But her mother and father wanted her to stay and help them at home. When she was seven years old, her big brother persuaded her parents to let her go to school.

...

مدرسه رفتن بدهند.

مدرسه رفتن بدهند و نه مادر و پدرش می خواستند که او نماند رفتن صبر کند. ولی مادر و پدرش می خواستند که او نماند رفتن صبر کند. ولی مادر و پدرش می خواستند که او نماند رفتن صبر کند. ولی مادر و پدرش می خواستند که او نماند رفتن صبر کند.

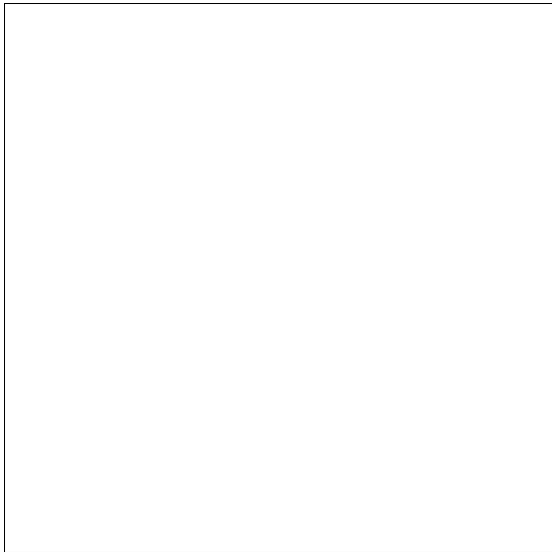


Wangari had worked hard. People all over the world took notice, and gave her a famous prize. It is called the Nobel Peace Prize, and she was the first African woman ever to receive it.

...

را دریافت می کرد.

این جایزه را برای آفریقای جنوبی بود که این جایزه صلح نوبل بود و او اولین آفریقایی بود که این جایزه را دریافت کرد. مردم سراسر دنیا میخواستند این جایزه را ببینند و به او یک جایزه دادند. این جایزه صلح نوبل بود و او اولین آفریقایی بود که این جایزه را دریافت کرد.





او به یادگیری علاقه داشت! وانگاری با خواندن هر کتاب
مطالب بیشتر و بیشتری یاد گرفت. او در مدرسه عالی بود
به طوری که برای ادامه تحصیل به ایالات متحده ی آمریکا
دعوت شد. وانگاری هیجان زده بود! او می خواست که
بیشتر در مورد دنیا بداند.

...

She liked to learn! Wangari learnt more
and more with every book she read. She
did so well at school that she was invited to
study in the United States of America.
Wangari was excited! She wanted to know
more about the world.



همچنان که زمان می گذشت، درخت های جدید در جنگل ها
رشد کردند، و رودخانه ها دوباره جاری شدند. پیام وانگاری
در سرتاسر آفریقا پیچید. امروزه میلیون ها درخت از
بذرهای وانگاری رشد کرده اند.

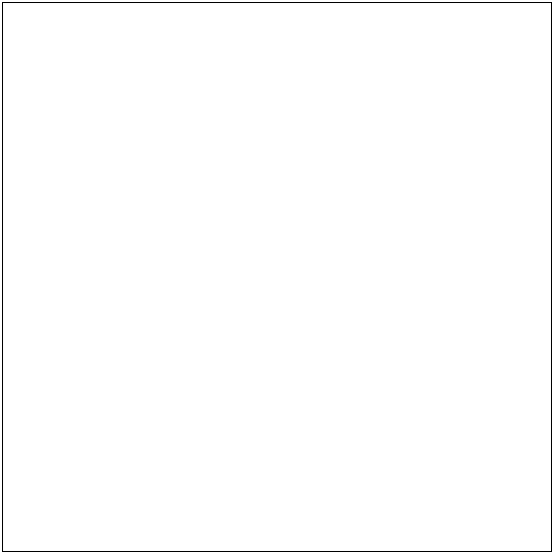
...

As time passed, the new trees grew into
forests, and the rivers started flowing
again. Wangari's message spread across
Africa. Today, millions of trees have grown
from Wangari's seeds.

Wangari knew what to do. She taught the women how to plant trees from seeds. The women sold the trees and used the money to look after their families. The women were very happy. Wangari had helped them to feel powerful and strong.

...

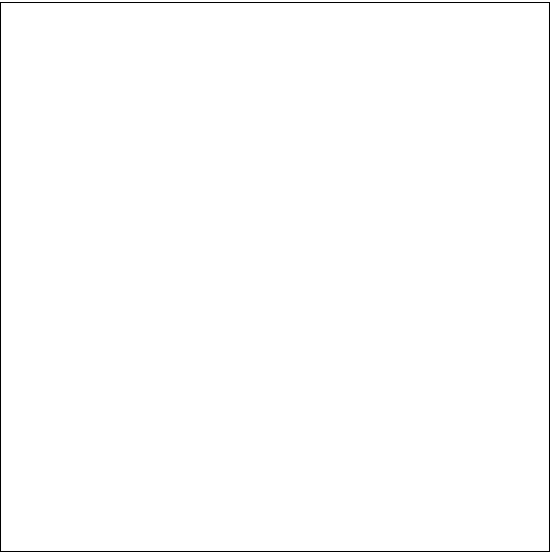
و بترومندی کنس.
قصدتیرمندی
بوندند. وانگاری به اینها کمک کرده بود که احساس قدرتمندی
بخوانند. همیشه همدانان استقامت می کردند. زنان جنگلی
درخت را می فروختند و از پولش برای مراقبت از
درختان می توانستند. زنان درخت درختان را می توانستند با استقامت از خانه
وانگاری می دانست که چه کار کند. او به زنان یاد داد که



At the American university Wangari learnt many new things. She studied plants and how they grow. And she remembered how she grew: playing games with her brothers in the shade of the trees in the beautiful Kenyan forests.

...

در دانشگاه آمریکا وانگاری چیزهای جدیدی یاد گرفت.
می خواند. و به یاد می آورد که چگونه رشد می کنند در
درختان. او در مورد گیاهان و اینکه چگونه رشد می کنند در
درختان یاد می گرفت. وانگاری بازی با برادرانش را به یاد می آورد که چگونه درختان در
جنگل هستند. او به یاد می آورد که چگونه درختان در جنگل هستند.





هر چه بیشتر یاد می‌گرفت، بیشتر می‌فهمید که چقدر مردم
کنیا را دوست دارد. او می‌خواست که مردم شاد و آزاد
باشند. هر چه بیشتر یاد می‌گرفت، بیشتر خانه‌ی آفریقایی
اش را به یاد می‌آورد.

...

The more she learnt, the more she realised
that she loved the people of Kenya. She
wanted them to be happy and free. The
more she learnt, the more she
remembered her African home.



وقتی که تحصیلاتش به پایان رسید، به کنیا برگشت. ولی
شهرش تغییر کرده بود. مزرعه‌های خیلی بزرگ در طول
زمین گسترده شده بودند. زن‌ها دیگر هیزم برای آشپزی
نداشتند. مردم فقیر بودند و بچه‌ها گرسنه.

...

When she had finished her studies, she
returned to Kenya. But her country had
changed. Huge farms stretched across the
land. Women had no wood to make
cooking fires. The people were poor and
the children were hungry.